



۲۰۱۹/۱۲/۲۷



دوکتور محمداکبر یوسفی

## چهل سال پس از اشغال شوروی!

۲۷ دسمبر ۱۹۷۹م، روزیست که تاریخ در حافظه سپرده است. قریب ۱۲ روز پس از "ورود" قوای شوروی" به خاک افغانستان، مجله "شیپگل" در شماره ۱ / ۲ درست، به تاریخ ۷ جنوری ۱۹۸۰م، خبر وقوع حادثه را با گزارشات مفصل نشر نموده است. سرمقاله شماره سوم مجله در همان ماه و همان سال، هم چنان در باره مناسبات آن دو قدرت بزرگ رقیب و متخاصم و موضوع افغانستان اختصاص یافته است. برخلاف سالهای گذشته از دید این نویسنده، معقول خواهد بود، تا هر افغان، از خود بپرسد، که ازین "حضور" قوای "شوروی" چه آموخته است. چهل سال و این همه حلقات و جوانب درگیر، حال این امکان را بدست نمی دهد، که یک تحلیل روشن تا حد ممکن نزدیک به حقیقت، در یک مقاله گنجایش داده شود. جهان تغییر کرده است. ما هم باید اندیشه نو را در پیش گیریم و موقف ما را با طرز العمل تغییر دهیم. اشغال شوروی قریب ۹ سال دوام کرد. ده سال جنگ داخلی و بالغ بر ۱۸ سال هم «اشغال دیگر»، توسط رقیب اولی. درین چهل سال خیلی ها «جبهات جنگ» را هم تغییر داده اند. از «جنگ» زیاد آموخته اند، چنین بنظر می رسد، که مسؤولین جنگ، در فکر صلح نیستند. در فکر جنگ و دشمنی تا به کی؟ برای برخی ها

DER SPIEGEL 1/1980 «دیر شپگل»، شماره ۱/۱۹۸۰م) DER SPIEGEL 3/1980



«دشمن دیروز دوست امروز» و «دوست دیروز دشمن امروز» شده است. از جانب دیگر، طوری که در مقاله قبلی بطور مختصر شباهت های چندی، بین "جنگ سی ساله" در اروپا و جنگ بیش از چهل سال در افغانستان مقایسه گردید، بار دیگر خدمت دوستان و هم وطنان خواننده، به عنوان تکرار احسن، تذکر می دهیم، که جنگ "سی ساله" اروپا (۱۶۱۸م-۱۶۴۸م) چگونه به انجام رسیده است، و بعد از آن هم، کشور "آلمان" چگونه به ارزیابی تاریخی آن، دست یافته است. ۵۴ سال طولانی، ۴۱ مؤرخ به انجام سفر به "آرشیف ها" در داخل و خارج پرداخته، جمعاً به ۱۵۷ "آرشیف" و کتابخانه مراجعه صورت گرفته و اسناد را جمع آوری و ارزیابی کرده اند. آیا ما هم نباید به بررسی وقایع تاریخی کشور ما بدون هیچ نوع خصومت علیه کس، پردازیم؟ مهم درک مسائل است، نه افراد. دشمنی شخصی و پیشداوری باید جای پا نداشته باشد.

در همین گزارش تذکار می یابد، که قبل از "عقد صلح"، صدها فرستنده "جوانب درگیر جنگ" پنج سال طولانی در شهر "مونستر" (Münster) (در آن زمان ۱۰۵۰۰ باشنده داشته است.) و "اوسنابروک" (Osnabrück) (و "اوسنابروک" خیلی کمتر از آن)، به تشکیل جلسات پرداخته اند. "داکتر داکتر" گیدو براون" از انستیتوت علم تاریخ در پوهنتون "بن" تأکید می ورزد، که: "یک همچو کنگره در عصر نوین قبلاً وجود نداشته است." کنگره "ویستفالن" را یک پارچه درسی برای "مذاکرات صلح" تعریف کرده است. آیا سیاسیون کشور ما، از همچو تجارب استفاده کرده اند و یا خیر؟



این "صلح ویستفالن" توانست، قریب ۱۵۰ سال در اروپا، ثبات «سیاسی» را حفظ کند. در نتیجه "ریفرماسیون" که جدائی "کاتولیک" و "پروتستانت" رخ داد، با تشدید روشنگری، زمینه ها برای پیروزی "انقلاب فرانسه" فراهم شد و در نتیجه، "حکومت های سیکولار" نیز وارد صحنه سیاسی شده اند. علاوه از اینکه شرایط همزیستی پیروان مذاهب مختلف، بهبود یافت، با رفع نقش رهبری "کلیساها" در سیاست، باز هم ریشه های انواع "راسیزم"، تازه آب می خورد و "ناسیونالیسم"، پس از "جنگ اول جهانی" به "فاشیزم" و "انارشیزم" گرائید، که نتایج دردناک و تباه کن آن، به عنوان جنایت بی مثال علیه بشریت، ثبت تاریخ شده است. از جنگ دوم جهانی به بعد، دیموکراسی در اروپای غربی و شمال امریکا، قدم های با ثبات و بهتری برداشته است. آنچه بحران افغانستان شباهت دیگری را با نتایج

جنگ "سی ساله" اروپا، نشان می دهد، اینست که "راسیزم" نژادی و مذهبی حتی بدتر از آن زمان، به تشدید اختلافات "قومی" فعال بوده و خطرات بزرگی را در برابر آینده کشور قرار می دهد.

هرگاه به این مفاهیم کوتاه روی پشتی های مجله با دقت توجه به خرچ دهیم، در حقیقت در چهل سال قبل، خطوط کلی "سیاست" شرق و غرب آنزمان، با کلمات محدود و جملات کوتاه افاده شده است. اینکه آیا آن حرکت "شوروی"، یک "ستراتژی جدید قدرت" بوده است و یا نه، رهبران غربی خوب می دانسته اند. و هم چنان اشاره می شود، که خیال باطل خواهد بود که "کارتر روس ها را متوقف سازد؟" اثرات را بعداً دیدیم.

تکرار حکایت از حوادث، در هر سال چیزی محسوس بدست نمی دهد. در جملات فوق دیدیم که جوامع غربی، با چه دقت وقایع تاریخی را ارزیابی نموده اند و مسیر انکشافات و قدم های برداشته شده را خوب سنجیده و فهمیده اند. در شرایط جامعه ما برای صلح هر وقت جانبدار وجود داشته است، اما اینکه بسر نرسیده است، مانند ارزیابی "جنگ سی ساله اروپا" به تحلیل و ارزیابی دقیق نیاز دارد. نباید فراموش کرد که در اروپا عواقب جنگ خیلی درآورد و تباهن بوده است. تنها در اثر شیوع امراض و گرسنگی، بیش از یک سوم نفوس آنوقت، از اثر این عواقب جان داده اند. "صلح" در کشور ما هم معلوم نیست، که کدام درد های "جنگ" را تعبیه، نگاه خواهد داشت. در اروپا اضافه از یکصد سال دوام کرده است، تا داغ های جنگ، از زندگی جوامع آنها گم شود. فقط به کمک "روشنگری" و انقلابات و جنگ های بعدی، با تأسیس حکومت های "سیکولار" و از برکت "دیموکراسی"، توانسته اند بروز "جنگ" را مهار کنند. همه می دانند، که در اوج فضای "جنگ سرد" در مناسبات "بین المللی"، "شوروی" در "جنگ داخلی افغانستان" مداخله کرده است. با تلفات تخمینی ۱۳ تا ۱۵ هزار عساکر آن و یا بیشتر، درست پس از قریب ۹ سال، به تاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۹م، آخرین عساکر آن، از طریق حیرتان، از بالای پل "آمو دریا" کشور افغانستان را ترک گفته است.

نویسنده "سیاستمدار" نیست، اما برای کشور افغانستان، یک "حکومت سیکولار" را، یگانه حکومت می شمارد که فقط در اداره سیاسی، همه اتباع دارای حقوق و مکلفیت های مساوی باشند. در چنین یک سیستم، دولت "سیکولار" باید همزیستی صلح آمیز پیروان همه ادیان را تضمین کند. دلایل زیادی وجود دارد که در همچو حکومت هم چنان ممکن و لازمی است، تا با اشکال "راسیزم" و "تبعیض" مبارزه شود.

مجله "شپینگل"، در شماره ۱۶ سال ۱۹۸۹م، به تاریخ ۱۷ اپریل، می نویسد، که «ولادیمیر نگیریف» نماینده "پراودا"، اولین خبرنگار خارجی بوده است، که حکومت کابل برایش اجازه سفر به جلال آباد داده است، که از ۶ هفته بدینسو، از جانب "مجاهدین" محاصره است. در اقامت ۴۸ ساعته، اطلاع دریافت می دارد که باشندگان از ۲۰۰۰۰۰ به ۸۰۰۰۰ تقلیل یافته است. در ماه مارچ، ۵۰۰۰۰ مرمی بر شهر فرود آمده است. یک پیر مرد می گوید: «نه نان وجود دارد، نه برنج. قیمت ها برای مواد خوراکی، چنان بالا رفته است، که انسان بیم دارد که بزبان آورد»

بدترین حالت این بوده است، که مرمی ها بر معبدگاه سیکه ها "گورو - نانک- دربار" اصابت کرده است. به تعداد ۶۰۰۰ انسان از آن حویلی، پناه می پالند. در قطار این مردم ۵۷ مرده و ۱۰۲ زخمی، گزارش یافته است. یکی از آنها، سؤال کرده است، که چرا؟ این معبد ۵۰۰ سال است، که وجود داشته است.»

بنابر همین دلیل است که «حکومت سیکولار» مناسب بوده می تواند. نویسنده ادعای کسانی را که حکومت «سیکولار» را بی «دین» می دانند، حرف نادرست می داند. از "دین"، انسان ها پیروی می کنند و دولت و حکومت از نظم و امنیت انسان ها، در امرار حیات حفاظت می کند و یک سازماندهی است، نه فرد. دولت باید ضامن «آزادی» اتباع نیز باشد. اتباع می توانند در دولت و در قلمرو تحت حاکمیت آن، پیرو ادیان و مذاهب مختلف باشند.

پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمایی شوند!

